

پژوهشی بر کارکرد عنصر زبان در شخصیت پردازی
باتکیه برداستان‌های کوتاه صادق هدایت
دکتر فاطمه حیدری^۱، نسرين ناصری^۲



تاریخ دریافت: ۹۵/۰۷/۲۸

تاریخ پذیرش: ۹۵/۰۸/۱۲

چکیده

یکی از معیارهای سنجش ارزش و دوام ادبیات داستانی، تناسب میان «کارکرد عنصر زبان» با کاربران آن، یعنی «شخصیت‌های داستانی» است. زبان با گزاره‌های برون‌زبانی و اجتماعی از جمله: جایگاه اجتماعی، سن، جنسیت، تحصیلات، محیط، شغل و سلسله مراتب قدرت کاربران رابطه‌ی تنگاتنگی دارد. آثار هدایت بخش جدایی‌ناپذیر از تاریخ ادبیات داستانی معاصر ایران است. نگاه اجمالی به مجموعه‌ی داستان‌های کوتاه وی نشان می‌دهد، آثار او با توجه به عنوان مقاله‌ی حاضر دارای ظرفیت تأمل و بررسی بیش‌تر است. این مقاله، به اجمال با تکیه بر گزاره‌های برون‌زبانی و اجتماعی به واکاوی در شبکه‌ی ارتباطی میان کارکرد عنصر زبان با شخصیت‌پردازی در داستان‌های کوتاه صادق هدایت می‌پردازد. پژوهش به روش توصیفی-تحلیلی و با استفاده از روش تحلیل محتوا به شیوه‌ی کتابخانه‌ای بررسی شده است. به باور این پژوهش هدایت ضمن -توجه و آگاهی از گزاره‌های برون‌زبانی مؤثر در شخصیت‌پردازی، در به‌کارگیری درست و بیجا از آن‌ها نیز -موفق بوده است.

واژگان کلیدی: داستان کوتاه، صادق هدایت، کارکرد عنصر زبان، شخصیت‌پردازی، گزاره‌های زبان.

۱ - دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی کرج، کرج، ایران. fateme_heydari10@yahoo.com

۲ - دانشجوی کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی کرج، کرج، ایران. nasrin_naseri51@yahoo.com

مقدمه

بارزترین نیاز بشر در زندگی اجتماعی تعامل با هم‌نوعان خود است. زبان یکی از مهم‌ترین وسایل ارتباطی موجود در همه‌ی اجتماعات بشری محسوب می‌شود. و «یکی از نهادهای بنیادی جامعه و از عنصرهای بسیار مهم در فرهنگ و اجتماع است... زبان در تاروپود زندگی فردی و اجتماعی ما تنیده شده است و هم‌چون رشته‌ای، فرهنگی گذشته و حال ما را به هم می‌پیوندد» (باطنی، ۱۳۶۳: ۳۲). از این رو بررسی و پژوهش این پدیده‌ی فرهنگی و اجتماعی می‌تواند در واکاوی و شناخت دقیق‌تر ساختار اجتماعی یک جامعه بسیار مؤثر باشد.

واژگان علاوه بر ساختن جملات و بیان احساسات، بیش‌تر شبیه ابزار و وسایلی هستند که برای اهداف بسیار متنوع ارتباطی مورد استفاده قرار می‌گیرند. از این رو هیچ محدودیتی برای کاربرد متنوع واژه‌ها وجود ندارد. کاربرد متنوع از زبان مطابق با نیازهای واقعی زندگی انسان‌ها به وجود آمده است (نوذری، ۱۳۸۰: ۶۶۲-۶۶۴).

تفاوت‌های زبانی میان کاربران آن در یک جامعه‌ی واحد زبانی به عوامل و مقولاتی برون‌زبانی نظیر منطقه‌ی جغرافیایی، سن، جنسیت، میزان تحصیلات، طبقه‌ی اجتماعی، مذهب، شغل، سلسله مراتب قدرت در مناسبات اجتماعی و ... بستگی دارد.

در رمانس، حکایت‌های قرون وسطی و قصه‌های عامیانه صرف نظر از موضوع به زبان شخصیت‌ها کم‌تر توجه می‌شد و از آن‌رو که بیش‌تر آن‌ها تپ بودند و نه شخصیت، همه مثل هم و با یک زبان سخن می‌گفتند. تفاوت‌ها و ویژگی‌هایشان در زبان و لحن آن‌ها مشخص نبود. «تا پیش از طلوع رمان رئالیستی، ادبیات داستانی به سبکی نوشته می‌شد که هم‌خوانی بین واژه‌ها و اشیاء اهمیت درجه‌ی اول رانداشت، بلکه مهم‌زیبایی‌های عارضی‌ای بود که صنایع بدیعی به توصیف‌ها و وقایع می‌دادند» (لاج، ۱۳۸۹: ۴۱).

بومی، اما ساده یکی از داستان‌نویسان موفق معاصر ایران در این عرصه است. درباره‌ی نقد و تفسیر آثار صادق هدایت نویسندگانی چون سیروس طاهباز، محمدرضا قربانی، کاتوزیان، عبدالعلی دست غیب، محمدرضا سرشار، محمدمنصور هاشمی، جعفر مدرس صادقی، شاپور جورکش، روح‌الله مهدی‌پور عمرانی و دیگران مطالب بسیار ارزش‌مندی را بیان کرده‌اند، از سویی دیگر به علت جایگاه-خاص هدایت در داستان‌نویسی معاصر ایران در کتاب‌هایی از جمله، «صدسال داستان‌نویسی در ایران» از حسن میرعبادینی، «از نیما تا روزگار ما» نوشته‌ی یحیی آرین‌پور و «عناصر داستانی» نوشته‌ی جمال میرصادقی، بخش‌های قابل ملاحظه‌ای به آثار هدایت اختصاص داده شده است، اما سهم پژوهشی که مرتبط با عنوان مقاله‌ی حاضر باشد اندک و پراکنده است. یا در سایه‌ی موضوعات دیگر به صورتی گذرا مطرح شده است. در این میان مقاله‌ای با عنوان «زبان داستان در آثار هدایت» از دکتر زرین کوب با گذشت ۴۵ سال از انتشار آن (با توجه به عنوان نوشتار پیش‌رو) هم‌چنان برجسته، پررنگ و دارای کارکرد ارجاعی بسیار بالا است.

در این مقاله شماری از داستان‌های کوتاه صادق هدایت که دارای جنبه رئالیستی مشهودتری هستند، برای بررسی برگزیده شده که با تکیه بر گزاره‌های برون‌زبانی و اجتماعی به واکاوی شبکه‌ی ارتباطی میان «کارکرد عنصر زبان با شخصیت‌پردازی» در داستان‌های کوتاه صادق هدایت پرداخته شده است.

سبک هدایت

صادق هدایت با استفاده از زبان مردم کوچه و بازار، الفاظ و اصطلاحات عامیانه به توصیف دقیق و جزئی زندگی مردم طبقات متوسط و پایین جامعه می‌پردازد. او برخلاف نویسندگان دوران گذشته که با زبانی مجازی به ترسیم دنیای طبقه‌ی اعیان

و اشرافِ فارغ از تنش‌های طبقاتی با موضوعات غیرواقعی می‌پرداختند، به زندگی، افکار، موقعیت و مصائب مردم فرورمرتب‌هی جامعه توجه نشان می‌دهد و رفتار و گفتار شخصیت‌های داستانی را مطابق با ویژگی‌های طبقاتی، اجتماعی و اقتصادی آن‌ها به کار می‌برد و با توجه به امر واقع‌گرایی طرز حرف زدن هر شخصیت را متناسب با سن و سال و جایگاه فرهنگی و اجتماعی او رقم می‌زند.

هدایت ضمن‌آشنایی با ادبیات کهن ایران، ادبیات غرب و تسلط بر تکنیک داستان‌نویسی معاصر، تعلق خاطر بسیاری به فرهنگ، باورها، آداب و رسوم مردم طبقات گوناگون جامعه‌ی ایرانی، به‌ویژه طبقات فرودست داشته و با استفاده از شیوه‌ی بیان، لحن شخصیت‌ها، تکیه کلام‌ها، دشنام‌ها و ... به توصیف زنده و عینی زندگی واقعی مردم عادی پرداخته است. وی که به رموز و شگفتی‌های کارکرد زبان در شخصیت‌پردازی پی‌برده بود، دانست که عبارات و زبان دارای مفهومی وسیع‌تر از معنای لغوی صرف هستند. قدرت و توان هدایت در هماهنگی و سازگاری میان زبان با شخصیت‌های داستان، به حدی است که مخاطب می‌تواند به درونیات شخصیت‌های داستانی او وارد شود و با روحيات و احساسات آن‌ها ارتباط برقرار کند. اشخاص داستان‌های وی «زنده» و دارای «روان» هستند آشنایی او با روان‌شناسی، شخصیت‌های داستان‌های او را کاملاً از تیپ‌های اشخاص داستان‌های جمال‌زاده متمایز می‌کند. «هدایت با پرداختن به تناقضات روحی آدمیان، شخصیت‌های تیپیک جمال‌زاده را به شخصیت‌های دارای درون و فردیت تبدیل می‌کند» (میرعبدینی، ۱۳۹۲، ج ۱: ۱۸).

اگرچه داستان‌های کوتاه هدایت دارای موضوعاتی نو و بکر نیستند، اما او موضوعات تکراری را با بیان، سبک و سیاقی تازه به مخاطب ارائه می‌کند. سادگی، ایجاز، به‌کارگیری زبان و تعبیر عامیانه که از ویژگی‌های آشکار سبک هدایت است، به‌ندرت در دام چاله‌ی پیش‌پا افتادگی و سطحی‌نگری غلطیده است. زیرا وی ضمن

از خود هموارتر کند.

هدایت در جهت ملموس‌تر جلوه دادن شخصیت‌های داستانی خویش و ایجاد ارتباط نزدیک‌تر با مخاطب ضمن استفاده از تنوع و غنای زبان فارسی نسبت به لهجه و تعابیر محلی نیز توجه نشان داده، به‌چند عبارت کوتاه بسنده می‌کند، تا در به‌کارگیری واقعیت‌های زبانی، متن داستان را پُر از حاشیه و زیرنویس نکرده باشد. چه در این صورت میان مخاطب و متن داستان گسست به‌وجود می‌آید و مخاطب نیز در پی خواندن هر کلمه یا عبارت مجبور می‌شود به توضیحات نویسنده در پاورقی رجوع کند. (گلشیری، ۱۳۸۸، ج ۱: ۳۱۴-۳۱۶).

زاویه‌ی دید در داستان‌های هدایت

هدایت که درصدد ترسیم و بیان انتقادات خود از جامعه است، زاویه‌ی دید دانای محدود (سوم شخص بی‌طرف) را برای روایت بسیاری از داستان‌هایش بر می‌گزیند. گزینش آگاهانه‌ی چنین زاویه‌ی دیدی می‌تواند فاصله‌ی راوی را با شخصیت‌های داستانی حفظ نماید. او در خوب یا بد بودن شخصیت‌های داستانی و حوادث نظر نمی‌دهد. «به‌طور معمول وقتی راوی، سوم شخص باشد رعایت بی‌طرفی امکان‌پذیرتر است» (داد، ۱۳۹۰: ۲۳۰). این ویژگی در بیشتر داستان‌های کوتاه هدایت دیده می‌شود؛ برای مثال، در داستان «زنی که مردش را گم کرد» از مجموعه‌ی «سایه روشن»، از طریق شیوه‌ی روایت بیرونی و سوم شخص، روایتی منفعلانه و بی‌طرفانه را به خواننده ارائه می‌کند؛ زرین‌کلاه شخصیت اصلی داستان، زنی رنجور است که شوهرش یک‌ماه او را بدون نفقه رها کرده و به شهرش برگشته است علی‌رغم بدبختی‌ها و شلاق خوردن‌ها در پی شوهر می‌رود تا شاید به خانه‌اش بازگرداند. اما پس از سفری دشوار درمی‌یابد که شوهر او و کودک دو ساله‌اش را نمی‌خواهد. زرین‌کلاه هم از سرناچاری فرزند را

اندیشه‌هایی که در پستو و اندرون فرهنگ‌ها نهفته است و ساختار روابط انسانی را بیان می‌کند، آگاهی یابد.

تأثیر مناسبات قدرت در کاربرد زبان

زبان تابعی از شرایط اجتماعی و مناسبات قدرت است. جدایی‌ناپذیری و درهم‌تنیدگی این دو مؤلفه به آن میزان است که به دشواری بتوان در یک گفت‌وگو برای جمله‌ای صرف‌نظر از ساختار اجتماعی و موقعیت گوینده و شنونده معنایی معین کرد. «قدرت وجه اجتناب‌ناپذیر هر رابطه‌ی انسانی است ... جابه‌جایی قدرت در هر سطحی از جامعه بشری» امکان وقوع دارد (تافلر، ۱۳۷۰: ۱۳). تابعیت زبان افراد را از سلسله مراتب قدرت، در واژگان، اصطلاحات و یا لحن افراد نسبت به یک دیگر می‌توان تشخیص داد.

مراد در داستان «حاجی‌مراد»، دکان‌داری چابک، با ریش حنا‌بسته، کمربند نقره‌ای، عبایی بر دوش و کفش‌های نو به‌پا که نشان‌دهنده‌ی وضعیت مالی مناسب اوست معرفی شده است (هدایت، ۲۵۳۶ الف: ۲۸). مغرور از این که او را «حاجی» صدا می‌زدند: «... یک اهمیت مخصوص به لغت حاجی می‌گذاشت، به خودش می‌بالید و با لبخند بزرگ منشی جواب سلام می‌گرفت» (همان: ۲۸)، خوش‌شانس و میراث‌خوار است: «اتفاقاً عمومی او مُرد... چون عمویش در بازار معروف به حاجی بود، این لقب هم با دکان به او ارث رسیده بود» (همان: ۲۸)، مراد انتظار دارد همه متناسب با حاجی بودن به او احترام بگذارند و رفتار کنند. اما همسرش شهربانو بارها تصور حاجی بودن مراد را زیر سؤال می‌برد و پیوسته میان آن‌ها کشمکش و دعوا است (همان: ۲۹). دوباره فریاد زد: -آهای، به تو هستم! این وقت روز کجا بودی؟ بایست تا بهت بگویم» (همان: ۳۰). مراد از روی عادت، یک سیلی محکم از روی چادر به زنی که در خیابان

دیده و به اشتباه تصور کرده همسرش است می زند و شروع می کند به متهم کردن همسرش، «... همین فردا طلاق می دهم...» (همان: ۳۱). و برای تأیید حرف هایش به مردم متوسل می شود: «... مردم شاهد باشید این زنیکه را فردا طلاق می دهم... آهای مردم شاهد باشید زن من نانجیب شده» (همان: ۳۱). مراد که تا آن لحظه برای حفظ آبرو، امنیت و اقتدار خود از مکانیزم ویران گری دیگری استفاده کرده و در جایگاه برتری ایستاده، متوجه اشتباه خود می شود. وی هم به لحاظ مرد بودن و هم تصور حاجی بودن منزلت و قدرت بالایی برای خودش قائل است. اما همین فرد، در پاسخ به این پرسش رئیس نظمیه که «اسم شما چیست؟ می گوید: «آقا، ما خانه زادیم، کوچکیم، اسم بنده حاجی مراد، همه ی بازار مرا می شناسند» (همان: ۳۱). این جابه جایی تکان دهنده ی قدرت و اقتدار بلافاصله در زبان و گزینش کلمات مراد، خود را نشان می دهد و در ادامه می گوید: «... هر فرمایشی که داشته باشید اطاعت می کنم ... والله غلط کردم .. آخه من روبه روی مردم آبرو دارم» (همان: ۳۲). استفاده از چنین الفاظی «آقا، خانه زادیم، کوچکیم، بنده، اطاعت می کنم، غلط کردم» همه نشان از فرودستی او در مقابل رئیس نظمیه است. شرایط تعامل، موقعیت اجتماعی و جایگاه افراد نسبت به یکدیگر، فرادستی یا فرودستی آن ها را تعیین می کند. نقش فرادستی و فرودستی یک نقش ثابت نیست. بدین جهت جایگاه فرادستی مراد (در ارتباط با همسرش و زنی که به جای او اشتباه گرفته)، در تعامل با رئیس نظمیه به جایگاه فرودست بدل می گردد وی برحسب تجربه ی اجتماعی خود اختلاف موقعیت ها را درک می کند و رفتار زبانی مناسب آن لحظه و موقعیت از او سر می زند. شیوه ی سخن گفتن رئیس نظمیه که نشان از قدرت و برتری او دارد، جایگاه فرودست و پایین مراد را پررنگ تر می نماید: «خوب خانم با شما دیگر کاری نداریم، بفرمایید بیرون تا حساب آقا را برسیم» (هدایت، ۲۵۳۶ الف: ۳۲). زبان و لحن گوینده با زن غریبه با احترام و در ارتباط با مراد از برتری و قدرت بالایی

برخوردار است.

تأثیر طبقه اجتماعی در کارکرد زبان

«گفتار صورتی از هویت اجتماعی است و به‌طور خودآگاه یا ناخودآگاه عضویت شخص در گروه‌های مختلف اجتماعی یا جوامع گوناگون گفتاری را نشان می‌دهد» (یول، ۱۳۷۹: ۲۸۰).

زبان داستان «دش‌آکل» آمیزه‌ای از زبان عوام، اصطلاحات، کنایات و تکیه کلام‌های افراد لوطی و جاهل مسلک آن دوران است. واژه‌ی لوطی را باید در رابطه با واژه‌هایی که معرف دو قطب مثبت و منفی، خوب و بد، خشونت و سرسختی مردانه است، در نظر گرفت (ثریا، ۱۳۸۴: ۹۶). از این‌رو، دش‌آکل قطب مثبت، لوطی، جوان‌مرد و پهلوان داستان است و کاکارستم در قطب منفی، اوباش، جاهل و مردم آزار قرار می‌گیرد. جوان‌مرد و لوطی محله، محافظ و مدافع افراد ضعیف و مورد احترام مردم است: «از طرف دیگر دش‌آکل را همه‌ی اهل شیراز دوست داشتند. چه او در همان حال که محله‌ی سردزک را قرق می‌کرد، کاری به کار زن و بچه‌ها نداشت، بلکه برعکس با مردم به مهربانی رفتار می‌کرد و اگر اجل برگشته‌ای با زنی شوخی می‌کرد یا به کسی زور می‌گفت، دیگر جان سلامت از دست دش‌آکل به در نمی‌برد» (هدایت، ۱۳۸۵: ۴۹). جوان‌مرد پای‌بند تشریفات نیست. در رفتار و کردارش نیز نوعی بی‌میلی به ظواهر دنیا دیده می‌شود. «دش‌آکل پشت‌گوش فراخ و گشاد باز بود. به پول و مال دنیا ارزش نمی‌گذاشت، زندگیش را به مردانگی و آزادی و بخشش و بزرگ‌منشی می‌گذرانید. هیچ دل بستگی دیگری در زندگانش نداشت و همه‌ی دارایی خود را به مردم‌ندار و تنگ دست بذل و بخشش می‌کرد» (همان: ۵۴). اما به رسم مردانگی و برای این که «زیر دین‌مرده» نرود از آزادی خود برای مدتی صرف‌نظر می‌کند. قسم خوردن

در داستان «محلل» از مجموعه‌ی سه قطره خون، «آمیرزا یدالله» که پس از مرگ پدر جانشین او شده به موعظه می‌پردازد و از واژگان و تعبیر متناسب شغل و طبقه‌ی اجتماعی خود استفاده می‌کند: «... آن وقت از دهنم در رفت کفر گفتم، کفر خیال کردم ... نه زبانم لال، در خوبی خدا که شکی نیست ...» (هدایت، ۱۳۸۵: ۱۵۹). «... استغفرالله زبانم لال» (همان: ۱۵۹). «... ماه محرم و صفر نانمان تو روغن بود. یک لفت و لیسسی می‌کردیم ...» (همان: ۱۶۲). آمیرزا یدالله نماینده‌ی متظاهران است که به صرف دانستن مسائل شرعی و روضه‌خوانی عوام فریبی می‌کند.

در داستان «مردی که نفسش را کشت»، میرزا حسین علی معلمی که از کودکی به تصوف و عرفان علاقه‌مند بوده، در پی یافتن جواب‌های قانع‌کننده است، او از معلم عربی که مردی زاهدنما است می‌خواهد تا در این مسیر راهنمای او باشد. واژه‌ها و اصطلاحاتی که میان آن‌ها ردّ و بدل می‌شود با طبقه‌ی اجتماعی، طرز تفکر و شغل آن‌ها متناسب است. این داستان به فراخور منش شخصیت‌ها مملو از جملات عربی، اشعار صوفیانه‌ی شاعران است. معلم عربی «کشتن نفس» را مقدم بر هر کاری می‌داند. بدین جهت خطابه‌ای مفصل در این باب ارائه می‌کند که بخش زیادی از داستان را شامل می‌شود. از جمله؛ «اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک»، «جهادک فی هواک»، «نفس خود را بکش نبرد این است، منتهای کمال مرد این است» (همان: ۱۴۰). معلم عربی برای گذاشتن مهر تأیید بیشتر، در ضمن موعظه از شاعرانی چون سنایی، سعدی، مولوی و حافظ اشعاری را درباره‌ی طریقت، سیر و سلوک و کشتن نفس بیان می‌کند. بدین ترتیب میرزا حسین علی شیفته‌ی سخنان او شده هر روز پای وعظ شیخ می‌نشیند. یک‌روز، سرزده به خانه‌ی او می‌رود. با ناباوری می‌بیند که سفره‌ی نان خشک و پیاز جلوی او پهن است، اما ناگهان گربه‌ای که یک کبک پخته را به دهان گرفته به داخل اتاق می‌دود. معلم عربی نیز در پی گربه می‌دود. او که فردی

متظاهر و ریاکار است، برای توجیه رفتارش به مذهب و دین متوسل می‌شود، تا در نظر میرزا حسین علی نیز توجیه‌پذیر باشد. از این رو می‌گوید: «می‌دانید گربه از هفتاد دینار که بیش تر ضرر بزند، شرعاً کشتنش واجب است» (همان: ۱۴۷). توضیح، تفسیر و توجیه او در مورد رفتارش متناسب با شغل و طبقه‌ی اجتماعی اوست. این موضوع نشان می‌دهد، زبان عربی و به کارگیری آن در جامعه و فرهنگ آن زمان به عنوان زبانی فرادست مطرح بوده است. معلم عربی در این داستان مغرور، مدعی ریاضت، کرامت و فیلسوف معرفی می‌شود. حتی استفاده از عبارت «آب نکشیده» نیز با طبقه‌ی اجتماعی، شغل و ویژگی‌های وی تناسب دارد (همان: ۱۳۶).

تأثیر باورها و عقاید در کارکرد زبان

باورها، افکار و اندیشه‌های اشخاص داستانی بر واژه‌ها و جملات آن‌ها تأثیر می‌گذارد. در داستان «طلب آمرزش» از مجموعه‌ی سه‌قطره خون، شخصیت‌های داستان پیرمردها و پیرزنانی هستند که به همراه کاروانی از مسافران ایرانی به زیارت حرم امام حسین (ع) می‌روند. باورهای مذهبی عزیزآغا و دیگر مسافران در رفتار و گفتار آن‌ها به خوبی منعکس شده است: «... آخر زایر همان وقت که نیت می‌کند و راه می‌افتد، اگر بمیرد آمرزیده شده» (هدایت، ۱۳۸۵: ۷۹). این جمله بارها از زبان شخصیت‌های داستان شنیده می‌شود. همان طور که از اسم داستان هم پیداست، هدف آن‌ها آمرزیده شدن است. عزیزآغا، زنی است که به‌علت نازایی به ناچار برای همسرش زن‌دومی می‌گیرد و از روی حسادت، زن دوم شوهر و نوزادانش را پنهانی می‌کشد. حالا پس از چندین سال از کردار خود پشیمان است «... خدیجه دختر حسن ماست بند که وقتی وارد خانه‌ی ما شد، یک لنگه کفشش نوحه می‌خواند و یکیش سینه می‌زد، حالا به من تکبر می‌فروخت» (همان: ۸۳). او برای توجیه و تبرئه کارهایش به امام حسین

(ع) قسم می‌خورد: «... به همان شازده حسین قسم که از زور غصه دو ماه بی‌هوش و بی‌گوش ناخوش بستری شدم» (همان: ۸۴). برای جبران گناهان خودش به اعمال مذهبی رو می‌آورد: «زندگی به من حرام شده بود، روزه می‌رفتم، گریه می‌کردم، به فقیر فقرا پول می‌دادم. اما دلم آرام نمی‌گرفت» (همان: ۸۷)، «... آن وقت به خیالم رسید که بروم در کربلا مجاور شوم ...» (همان: ۸۸).

گلین خانم یکی دیگر از مسافران نیز برای به‌دست آوردن ارث و میراث پدری، ناخواهری بیمار خود را می‌کشد، گلین خانم خواب می‌بیند که یک سید نورانی با شال سبز، عبای سبز ... در باغ سرسبزی به او، شاه‌باجی خانم خواهرش و عزیزآغا خوش‌آمد می‌گوید. وی تعبیر این خواب را آموزش خود و دیگران می‌دانند. دیدن سیدی نورانی با این ویژگی‌ها در خواب به باورهای وی برمی‌گردد (همان: ۷۹). داستان با این جملات تمام می‌شود: «زوار همان وقت که نیت می‌کند راه می‌افتد اگر گنااهش به اندازه‌ی برگ درخت هم باشد طیب و طاهر می‌شود» (همان: ۸۹). در آغاز داستان نیز سختی مسیر بیابانی و شدت گرمای هوا به «دالان جهنم» تشبیه شده است که با عقاید مذهبی شخصیت‌های داستان همسو است: «چشم انداز اطراف بیابان خاکستری رنگ و شن‌زار بی‌آب و علف بود... هوا می‌سوزاند مثل این‌که وارد دالان جهنم شده باشند» (همان: ۷۸).

این مؤلفه‌ی برون‌زبانی یعنی باور و مذهب در رفتار و زبان شخصیت‌های داستان «مرده خورها» نیز دیده می‌شود، بی‌بی‌خانم که برای سرسلامتی گفتن و دل‌داری دادن به خانواده‌ی مشدی رجب آمده، برای پایان دادن به دعوای زن‌های مشدی، آن‌ها را بارها به فرستادن صلوات و خواندن حمد و سوره برای روح شوهرشان ترغیب می‌کند (هدایت، ۲۵۳۶ الف: ۶۳-۶۴). نذر کردن، دخیل بستن و شمع روشن کردن زرین کلاه برای برآورده شدن حاجت نیز از کارکرد باورها در انجام امور و رفتار غیر زبانی است:

«زرین کلاه نیت کرد اگر به مقصد برسد...، یک کبوتر بخرد و آزاد بکند و یک شمع هم شب جمعه در امامزاده آقا بی بی سکینه روشن بکند...» (هدایت، ۲۵۳۶: ۳۷). در مراسم عقد زرین کلاه و گل‌بو برای شگون، روضه‌ی عروسی قاسم خوانده می‌شود که به واقعه‌ی کربلا و حوادث آن اشاره دارد (همان: ۳۹).

روح زربانو در داستان «آفرینگان» از مجموعه‌ی «سایه روشن»، از ترس فضای مخوف دخمه به «اهورامزدا» پناه می‌برد: «ای اهورامزدا به تو پناه می‌برم...» (هدایت، ۲۵۳۶: ۶۵). گذاشتن مردگان در دخمه و برپایی مراسم «آفرینگان» از سوی خانواده‌ی فرد متوفی نشان از مذهب زرتشتی اوست.

تأثیر محیط، ساختار اجتماعی و تابو در کارکرد زبان

محیط، ساختار اجتماعی، ارزش‌ها و هنجارهای هر جامعه‌ای هم‌چون دیگر مؤلفه‌های برون‌زبانی می‌تواند سبب تفاوت و تنوع در زبان کاربران آن جامعه شود. «جالب‌ترین شیوه تحقق این امر از طریق پدیده‌ای موسوم به «تابو» می‌باشد.» (ترادگیل، ۱۳۷۶: ۳۹). واژه یا واژگان تابو شده، کلماتی با بار منفی و غیراخلاقی‌اند. در زبان فارسی نیز برای این مفهوم معادل‌های «لفظ حرام»، «لفظ تحریم شده» و «دشوازه» ارائه شده است (فرامکین، ۱۳۸۷: ۵۶۲). تابو در مفهوم عام به کلیه‌ی رفتارهای اجتماعی ممنوع گفته می‌شود و این ممنوعیت براساس نگرش فرهنگی و اجتماعی جامعه نسبت به رفتارهای خاص می‌باشد.

بسیاری از رفتارها و گفتار در جامعه‌ی سنتی ایران تحت تأثیر عقاید مذهبی شکل می‌گیرند از جمله تابوها و ممنوعیت‌های رفتاری در جامعه‌ی مذهبی و سنتی ایران، مشروب خوردن یا داشتن مشروب فروشی برای یک فرد مسلمان است. برای نمونه آبجی خانم، دختر ترشیده‌ای است که برای دل‌داری خودش به نماز و اطاعت روی

آورده است و ادعا دارد که: «شوهر برایم پیدا شد، ولی خودم نخواستم، پوه شوهرهای امروزه همه عرق‌خور و هرزه برای لای‌جرز خوبند!» (هدایت، ۲۵۳۶ الف: ۴۹). در داستان داش‌آکل، ملا اسحاق عرق‌کش جهود است نه مسلمان: داش‌آکل پس از این‌که در عروسی مرجان حساب و کتاب دارایی حاجی را به امام‌جمعه می‌دهد، با حالی آشفته و دلی شکسته به‌راه می‌افتد «همین‌طور می‌گذشت خانه‌ی ملا اسحاق عرق‌کش جهود را شناخت، بی‌درنگ از پله‌های نم‌کشیده‌ی آجری آن، داخل حیاط... شد... داش‌آکل به حالت پکر گفت: «جون جفت سبیل‌هایت یک بتر خوبش را بده گلویمان را تازه بکنیم» (هدایت، ۱۳۸۵: ۵۸-۵۹). زن آمیرزا یدالله در داستان «محلل» می‌گوید: «روح آن بابای.. بسوزد که مرا به تو داد» (همان: ۱۶۵).

تأثیر جنسیت در کارکرد زبان

برخی واژگان و رفتارهای مورد‌نظر چنان بار معنایی منفی دارند که استفاده از آن، صرف‌نظر از هر موقعیتی، غیر مؤدبانه و توهین‌آمیز است. بدیهی است که به کارگیری این واژگان ممنوع فقط در گفتار قشر خاصی و یا یک‌جنس از افراد جامعه می‌تواند نمود پیدا کند. و به کارگیری آن‌ها برای یک جنس دیگر ممنوع است و «این ممنوعیت معمولاً مشمول زنان است» (نرسیسیانس، ۱۳۸۳: ۱۰۰). البته خود زنان در کاربرد چنین واژگان و مضامینی شرم دارند و این احتیاط زنانه تابعی از فرهنگ آن جامعه است. درحالی‌که مردان و پسران جوان از آن‌ها به عنوان نماد مردی بسیار استفاده می‌کنند. در واقع با توجه به این نگرش مقولات اجتماعی و فرهنگی می‌تواند سبب تفاوت‌های زبانی میان مردان و زنان شود. این تفاوت گفتار بدین معنی نیست که زنان و مردان در یک جامعه به زبان‌های متفاوت و متمایز از هم صحبت می‌کنند، بلکه به گونه‌های متفاوت زبانی و تکلم می‌کنند و تفاوت‌ها بیش‌تر به گزینش واژگان مربوط

می‌شود. «بارزترین تفاوت زبانی در تمام جوامع انسانی مربوط به جنسیت و سطح رشد است. مردان و زنان در کاربردگنشی زبان متفاوتند.» (اسپولسکی، ۱۳۹۲: ۱۷۱).

حاکمیت «تفکر مردسالارانه» در ایران یکی از عوامل جنسیت‌زدگی در زبان فارسی است. به‌کارگیری متفاوت واژگان و اصطلاحات به معنی تفاوت روان‌شناختی، اجتماعی، فرهنگی و زیستی میان زنان و مردان است. برخی از واژه‌ها نشان از فرادستی جنسیت‌گوینده‌ی آن دارد. برای مثال وقتی مردی قصد ازدواج دارد، از واژه‌ی «گرفتن» و وقتی قصد جدایی از زنش را دارد، از واژه‌ی «طلاق دادن» استفاده می‌کند. این نگاه جنسیتی زبان، اگرچه به‌ظاهر در گزینش واژه صورت گرفته است، اما به‌لحاظ معنا و مفهوم به جنبه‌های ناپیدای فرهنگی نقش فاعلی مردان و نقش منفعلی زنان در جامعه اشاره دارد و اعمال قدرت یک جنسیت را نسبت به جنسیت دیگر نشان می‌دهد. در داستان «دُن ژوان»، حسن شبگرد به راوی می‌گوید که قصد ازدواج با زنی را دارد. راوی نیز از حسن می‌پرسد: «عاشق موقتی، یا خیال داری بگیریش؟» حسن هم جواب می‌دهد: «اگر حاضر بشه که با من زندگی کنه البته که می‌گیرمش...» (هدایت، ۲۵۳۶ ج: ۲۰).

این مثال در داستان‌های دیگر نیز تکرار می‌شود، از جمله: «دش آکل، طلب آمرزش، حاجی مراد، داود گوزپشت، مرده‌خورها، محلل و آبجی خانم». برای پرهیز از طولانی شدن کلام به دو نمونه‌ی دیگر اشاره می‌شود: در بخش آغازین داستان «آبجی خانم»، مادرش ناراحتی خود را این‌طور بیان می‌کند که: «این بدبختی را چه بکنم هان؟ دختر به این زشتی را کی می‌گیرد؟ می‌ترسم آخرش بیخ گیسم بماند! ... کدام بیچاره است که او را بگیرد.» (هدایت: ۲۵۳۶ الف: ۴۹). هم‌چنان که ملاحظه می‌شود این‌گونه جنسیت‌زدگی در زبان فارسی در جامعه به گفتمانی غالب بدل شده است و زنان نیز ناخودآگاه از این واژه‌ها استفاده می‌کنند.

زبان‌شناسان معتقدند: «نابرابری‌های اجتماعی در زبان خلق می‌شود و در آن بازتاب

تأثیر میزان تحصیلات در کارکرد زبان

میزان سطح‌رشد، آگاهی و تحصیلات در گزینش و استفاده از واژگان، عناوین، اصطلاحات و کلمات تأثیر شگرفی دارد. دایره‌ی لغات افراد تحصیل کرده به مراتب بیش از دیگران است. آن‌ها توان بالاتری در توصیف حوادث و مسائل مختلف دارند و سنجیده‌تر سخن می‌گویند. تحولات گسترده و دگرگونی‌های پیچیده‌ی دوره‌ی معاصر، به تدریج فرصت تحصیلات را در اختیار زنان قرار داده است تا بتوانند از این طریق به تعریف و بازسازی جایگاه خود در عرصه‌ی اجتماع بپردازند. «در شرایطی که فرصت تحصیلات یکسان داده شده است تمایلی در زنان مشاهده می‌شود که در مقایسه با مردان به وضعیت هنجارهای زبانی حساس‌تر» هستند (اسپولسکی، ۱۳۹۲: ۷۷).

فریدون در داستان «شب‌های ورامین»، منوچهر «صورتک‌ها»، راوی «دن ژوان» و شریف در داستان «بن بست»، نماینده‌ی افراد تحصیل کرده‌ی جامعه‌اند. زبان شخصیت‌های داستانی نیز نیمه‌فره‌یخته و روشن فکر مآبانه است. در داستان «میهن پرست» شخصیت محوری داستان یکی از ادبای با نفوذ است که برای انجام مأموریتی فرهنگی به هند فرستاده می‌شود. «سید نصرالله» از یک طرف در مشروعیت و معقولیت حکومتی که به آن خدمت می‌کند، تردید دارد و تبلیغات دولت را درباره‌ی دستاوردهای بزرگ اجتماعی و فرهنگی نظام توخالی می‌داند و از طرفی دیگر خود یکی از همان تشکیلات محسوب می‌شود. این تنش درونی سید نصرالله در یادداشت‌هایی که در این سفر می‌نویسد، آشکار است. اما از آن جا که سفر دریایی برایش ناخوشایند است و حال خوبی ندارد، نمی‌تواند چیز زیادی بنویسد، اما زبان ادیبانه و به نسبت روشن فکر مآبانه‌ی خود را رها نمی‌کند و بر سبک و سیاق طبقه‌ی اجتماعی خود تأکید دارد. زنان در داستان‌های «صورتک‌ها، دن ژوان و س.گ.ل.» آزادانه‌تر از زنان سنتی در جامعه حضور دارند، آن‌ها نیز نماینده‌ی تیپ متجدد جامعه هستند.

دُن ژوان نیز نماینده‌ی تیپ متجددنا است که تحت تأثیر فرهنگ اروپایی رفتار می‌کند و فقط به ظواهر فرهنگ اروپائیان توجه دارد و آن را مایه‌ی برتری و فخر فروشی می‌داند: «از این جوان‌های مکش-مرگ‌مای معمولی و تازه به‌دوران رسیده‌ی اداری بود. لباسش خاکستری، شلوار چارلستون گشاد مد شش سال قبل پوشیده بود. سرش عشق بریبانتین بود و یک انگشتر الماس بدلی به دستش که ناخن‌های مانیکور شده داشت، برق می‌زد» (هدایت، ۲۵۳۶ ج: ۲۳). دُن ژوان می‌کوشد رفتار و ادای افراد متجدد را تقلید کند، در حالی که زبان و گفتارش هم چون حسن و خانم همراه او، زبان عوام، طبقه‌ی فرودست و نوکیسه‌ی جامعه است.

«زبان عامیانه بر مفهومی اجتماعی- فرهنگی دلالت می‌کند و آن عبارت است از کلمات و ترکیبات زبان محاوره‌ای مردم نیمه فرهیخته که بی‌قید و بند سخن می‌گویند.» (نجفی، ۱۳۸۷: ۷). دن ژوان، نه تنها زبانی عامیانه دارد، بلکه برخی کلمات را اشتباه تلفظ می‌کند: «یه شلوار از این بهتر داشتم ... وختی که خواستم پایین پیام پام گرفت به سنگ زمین خوردم» (هدایت، ۲۵۳۶ ج: ۲۵). غلام‌رضا نوکر شریف در داستان «بن‌بست» از مجموعه‌ی سگ‌ولگرد، فردی بی‌سواد است که کلمه‌ی «همسایه» را عامیانه «همساده» می‌گوید، «از خانه‌ی همساده وارد شدم ...» (هدایت، ۲۵۳۶ ج: ۵۴). بی‌بی خانم در «مرده‌خوارها» نیز نماینده‌ی مردم عادی و بی‌سواد است. او اسم منیژه خانم را «منیجه» تلفظ می‌کند: «منیجه خانم حالا بنیهات را از دست نده ...» (هدایت، ۲۵۳۶ الف: ۵۷). آن چه که ننه‌ی حسن در داستان «آبجی خانم» در مراسم عروسی ماهرخ می‌خواند نیز متعلق به طبقه‌ی فرودین جامعه است: «.....ای یار مبارک باد!، انشالله مبارک باد، آمدیم، ... از خونه‌ی داماد آمدیم. همه ماه و همه شاه از خونه‌ی عروس آمدیم - همه کور و همه شُل ... آمدیم حور و پری را ببریم...» (همان: ۵۲). مهمان‌های عروسی ماهرخ نیز از همین گروه هستند: «... همه‌ی همسایه‌ها و زنی که

شلخته‌ها با ابروهای وسمه کشیده، سرخاب سفیداب مالیده، چادرهای نقده، چتر زلف، تنبان پنبه‌دار جمع شده بودند» (همان: ۵۲).

داش آکل اگرچه از عیاران و جوان‌مردان است، اما به نظر می‌رسد سواد ندارد: «... یک نفر منشی همه‌ی چیزها را با دقت ثبت و سیاهه برداشت ... قباله‌های املاک را داد برایش خواندند» (هدایت، ۱۳۸۵: ۵۲). هیچ انسانی در زندگی روزمره و واقعی خود با زبان ادبی نه می‌اندیشد و نه حرف نمی‌زند، پس در جهت واقع‌گرایی داستان اندیشه و گفتار شخصیت‌های داستانی نیز باید با چنین زبانی هم‌خوانی داشته باشد. بهره‌گیری از گویش و لهجه‌ای خاص، باورپذیری بیش تری به گفت و گوها می‌بخشد و خواننده احساس می‌کند شاهد گوشه‌ای از زندگی واقعی است. در داستان «زنی که مردش را گم کرد»، مادر گل‌ببو اهل مازندران است و با این گویش و لهجه صحبت می‌کند: «...خُب، خُب، گل ببو آن زنا را ول کرده و ره طلاق هدائه، بی خودگنی ... مه ریکای جانہ جاچی خوانی، بی حیا زناخجالت نکشنی، به این و چه را مول‌ها کردی اساخوانی مه‌ریکای گردن بنگنی؟» (هدایت، ۲۵۳۶: ۴۷). «این و چه بیخ تخمه، من چه دومیه ته و ره از کجا بیوردی؟» (همان: ۴۸).

در داستان‌های «اسیرفرانسوی»، «آتش‌پرست» و «آینه‌ی شکسته» خبری از زبان عامیانه، ضرب‌المثل و اصطلاحات فارسی نیست. بیش‌تر شخصیت‌های خارجی نیز فرانسوی هستند. مثل پیش‌خدمت هتل در «اسیر فرانسوی»، فلاندن باستان‌شناس در «آتش‌پرست»، «مادلن» و خانواده‌اش در داستانی به همین نام، اودت در «آینه‌ی شکسته». مهندس اتریشی و کاتیای روسی شخصیت‌های خارجی در داستان «کاتیای» هستند. تد نقاش و پرفسور راک در «س.گ.ل.ل» و دکتر وارنر و فریمین در «تخت ابونصر» نیز آمریکایی هستند. شخصیت‌اصلی داستان «سگ‌ولگرد»، سگی اسکاتلندی به نام پات است. زبان شخصیت‌ها و حتی زبان توصیف نویسنده از دیگر داستان‌های

او متفاوت است. زبان توصیف و زبان گفت‌وگوی این داستان‌ها، زبانی نوشتاری است. دکتر زرین‌کوب زبان این داستان‌ها را «زبان ترجمه» می‌نامد (زرین‌کوب، ۱۳۵۰: ۳۱۸). این تمهید هم مبین وقوف نویسنده بر جایگاه و اهمیت زبان در شناخت جهان است و هم نشان‌دهنده‌ی وقوف او بر امر نگارش: «هیچ می‌دانی؟ یک وقت بود که من خود را میان این خرابه‌ها، کوه‌ها، بیابان‌ها گم‌شده، گمان می‌کردم. با خودم می‌گفتم: - آیا ممکن است، یک‌روزی به وطنم برگردم؟...» (هدایت، ۲۵۳۶ الف: ۴۵). «شما گمان می‌کنید! من فقط قسمت خویش را شرح دادم. شما فراموش می‌کنید که ما در یک اردو حبس بودیم که روی تپه واقع شده بود...» (هدایت، ۲۵۳۶ ج: ۶۰).

تنوع نمونه‌هایی از این دست در این گونه داستان‌های هدایت بسیار دیده می‌شود. برای مثال در مجموعه‌ی «زنده‌به‌گور» در صفحات ۳۴-۳۶ از داستان «اسیرفرانسوی»، صفحات ۴۲-۴۸ از داستان‌های «مادلن و آتش پرست»، در مجموعه‌ی «سه قطره خون» در صفحات ۶۷-۷۳ از داستان «آینه‌ی شکسته»، در مجموعه‌ی «سایه روشن» در صفحات ۹-۳۰ از داستان «س.گ.ل.ل» و در صفحات ۵۷-۹۰ از داستان‌های «کاتیا و تخت‌ابونصر» از مجموعه‌ی «سگ‌ولگرد» می‌توان مصداق‌هایی را ملاحظه کرد.

نتیجه‌گیری:

زبان به سبب نقش ارتباطی، پدیده‌ای اجتماعی، تغییرپذیر و تابع شرایط بیرونی است. میان گزاره‌های برونی زبانی در زبان رابطه‌ای پیچیده و درهم تنیده است و از درون همین رابطه‌ی پیچیده است که تفاوت‌های گوناگون ارزشی، هنجاری، رفتاری و جهان‌بینی انسان‌ها پدید می‌آید.

داستان‌های کوتاه هدایت شامل طیف گسترده‌ای از شخصیت‌های داستانی در مکان و زمانی به همان وسعت، موجب تنوع و آثار او شده‌اند، شخصیت‌هایی چون: کارمند

تریاکي، حاجي بازاری، خدمتکار، ایران‌شناس، بقال، دعانویس، زن خانه‌دار، معلم، کارگر، دانشجو، شیخ، لوطی، دختر ترشیده و ... شخصیت‌های متفاوت با نقش‌ها و ویژگی‌های منحصر به فرد، سبب تنوع در گونه‌های کاربرد زبان متناسب با طبقه، جنسیت، میزان تحصیلات و ... شده‌اند.

گونه‌های متفاوت یک زبان واحد در یک جامعه‌ی واقعی در ارتباط با ساختار اجتماعی، میزان تحصیلات، دین، شغل و ... شکل می‌گیرد. هدایت نیز حضور شخصیت‌های داستانی‌اش را به موقعیت‌های متفاوت طبقاتی، اجتماعی، عقیدتی، تحصیلاتی و ... مشروط و ملزم کرده است. در میان عناصر گوناگون در داستان‌نویسی، نحوه‌ی بیان، زبان و ارتباط متناسب آن با شخصیت‌های داستانی نقش قابل ملاحظه‌ای در شخصیت‌پردازی دارد. زیرا بازنمایی اعمال، روی داده‌ها، تفکرات و تصورات شخصیت‌های داستان با عنصر «زبان» امکان بروز بیشتر و آشکارتری پیدا می‌کنند. هدایت با استفاده از کارکرد مؤثر عنصر زبان، شخصیت‌های داستانی‌اش را پردازش کرده است. میزان زیادی از این شخصیت‌پردازی‌ها از طریق کاربردهای صریح و غیرصریح متنوع زبان در گفت‌وگوها صورت گرفته است. و هم از این طریق زمینه‌ی هرچه بیشتر به تصویر کشاندن واقعی آن‌ها نیز فراهم شده است.

- از مجموع ۳۶ داستان کوتاه، در ۳۰ داستان شخصیت‌ها از گزاره‌های برون‌زبانی مانند؛ طبقه‌ی اجتماعی، میزان تحصیلات، شغل، دین، جنسیت، سن، تابو، محیط و سلسله مراتب قدرت که با کارکردهای زبانی مرتبط است، استفاده کرده‌اند (جدول ۱).

جدول ۱- مجموع ۳۶ داستان کوتاه صادق هدایت

نام مجموعه‌ی داستانی	تعداد داستان کوتاه	داستان‌های قابل پژوهش	تعداد شخصیت‌ها در داستان‌ها	شخصیتهای که حداقل یک گزاره را به کار برده‌اند.
زنده به گور	۹	۷	۲۰	۲۰ (۱۰۰٪)
سه قطره خون	۱۱	۱۰	۲۸	۲۱ (۷۵٪)
سایه روشن	۷	۵	۱۴	۱۱ (۷۸/۵٪)
سگ ولگرد	۹	۸	۲۱	۱۲ (۵۷/۱۴٪)
جمع	۳۶	۳۰	۸۵	۶۴ (۷۵/۳٪)

۶۴ شخصیت (۷۵/۳٪)، حداقل یکی از گزاره‌ها را در ارتباط با زبان به کار گرفته‌اند و این نشان‌دهنده نزدیکی به سبک داستان رئالیستی است (جدول ۱).

زبان عمده‌ترین ابزار برای حفظ واقعیت روزمره است. زندگی روزمره بیش از هر چیز عبارت است از زندگی با آن زبانی که بین انسان‌ها مشترک است. زبان عامیانه و حرف زدن با آن امری واقعی است. به نظر می‌رسد عنصر زبان و قابلیت‌های آن در بیشتر داستان‌ها مورد توجه هدایت بوده است. به ویژه در داستان‌های ایرانی دقت و مهارت قابل ملاحظه‌ای در به کارگیری زبان عامیانه و زبان توده‌ی مردم داشته است. به کارگیری زبان ساده، بی‌آلایش و قابل فهم زبان عامیانه یکی از ویژگی‌های زبان و نثر وی است. هدایت با به کارگیری هنرمندانه‌ی زبان عامیانه و ظرفیت‌های آن در داستان‌های ایرانی، به آن حضوری همیشگی می‌بخشید. اهمیت زبان و گفتار عامیانه به خاطر پیوندی است که با درونیات و نیات ذهنی شخصیت‌های داستان برقرار می‌کند. هم‌خوانی زبان شخصیت‌ها در نشان دادن ذهنیت و درون آن‌ها بسیار مؤثر بوده است.

یافته‌ها نشان می‌دهد شخصیت‌ها گزاره‌های طبقه‌ی اجتماعی و تحصیلات را هرکدام در ۲۹ داستان به کار برده‌اند، که از نظر استفاده در داستان‌ها با (۸۰/۵۵٪) بیش‌ترین بسامد را به خود اختصاص داده‌اند. گزاره‌ی محیط نیز با ۲۵ داستان در رتبه‌ی دوم قرار دارد. گزاره‌ی مناسبات و سلسله مراتب قدرت به همراه گزاره‌ی

سن با ۵ داستان (۱۳/۸۸٪) در پایین ترین رتبه است. گزاره‌های طبقه‌ی اجتماعی و تحصیلات به ترتیب با ۷۹ و ۶۷ شخصیت و پس از آن گزاره‌ی محیط با ۵۴ شخصیت در رتبه‌ی اول تا سوم قرار دارند.

به لحاظ رابطه‌ی کارکرد عنصر زبان با تحصیلات، ۶ شخصیت تحصیلات عالی، ۳ شخصیت دانشجوی، ۹ شخصیت باسواد هستند که از این تعداد ۷ نفر کارمند اداری و ۲ نفر معلم هستند. ۴۸ شخصیت نیز مربوط به طبقه‌ی بی‌سواد جامعه است که در این میان زنان با ۳۰ شخصیت بیش‌ترین آن‌ها محسوب می‌شوند.

به لحاظ رابطه‌ی کارکرد عنصر زبان با شغل شخصیت‌ها، خانه‌داران با ۲۶ شخصیت بیش‌ترین تعداد را دارند، کارمندان با ۷ شخصیت، مستخدم‌ها و کارگران با ۶ شخصیت در رتبه‌های بعدی قرار می‌گیرند. معلم و آژان نیز هرکدام با ۲ شخصیت در آخرین رتبه هستند.

جدول ۲- کاربرد گزاره‌ها در داستان‌های کوتاه هدایت

تعداد شخصیت‌های داستانی		۲۰	۲۸	۱۴	۲۱	کل شخصیت‌های مؤثر در پژوهش = ۸۵ کل داستان‌ها = ۳۶
گزاره‌های برون زبانی	نام مجموعه	زننه به گور	سه قطره خون	سایه روشن	سگ و گورد	گزاره‌ها را به کار برده شخصیت‌هایی که اند
طبقه‌ی اجتماعی		۱۹	۲۶	۱۳	۲۱	۷۹ (۸۰/۵۵٪)
شغل		۲	۷	۴	۷	۲۰ (۳۰/۵۵٪)
تحصیلات		۱۹	۲۱	۱۰	۱۷	۶۷ (۸۰/۵۵٪)
جنسیت		۷	۹	۴	۲	۲۲ (۴۱/۶۶٪)
تابو		۲	۳	۳	۱	۹ (۱۹/۴۴٪)
دین و مذهب		۳	۸	۳	۱	۱۵ (۲۷/۷۷٪)
سن		۵	۴	۰	۰	۹ (۱۳/۸۸٪)
محیط		۱۸	۲۴	۹	۱۳	۵۴ (۶۹/۴۴٪)
قدرت		۲	۳	۱	۰	۶ (۱۳/۸۸٪)

به نظر می‌رسد هدایت میان زبان شخصیت‌های داستانی با گزاره‌های برون‌زبانی در
بیش‌تر موارد هم‌خوانی و سازگاری قابل قبولی به وجود آورده است، و در زمان خویش
توانسته زبان عامیانه را با شایستگی به کار ببرد



۱۴. دهباشی، علی، (۱۳۸۰)، یاد صادق هدایت، نشر ثالث، تهران، چاپ اول.
۱۵. فرامکین و دیگران ...، ویکتوریا، (۱۳۸۷)، درآمدی بر زبان (زبان شناسی همگانی)، ترجمه‌ی علی بهرامی سهیلا ضیاءالدین، رهنما، تهران.
۱۶. کنی، ویلیام پاتریک، (۱۳۸۰)، چگونه ادبیات داستانی را تحلیل کنیم، ترجمه‌ی مهرداد ترابی نژاد- محمدحنیف زیبا، تهران.
۱۷. گلشیری، هوشنگ، (۱۳۸۸)، باغ‌درباغ، ج ۱، نیلوفر، تهران، چاپ سوم.
۱۸. لاج، دیوید، (۱۳۸۹)، نظریه‌های رمان: از رئالیسم تا پسا مدرنیسم، ترجمه‌ی حسین پاینده، نیلوفر، تهران، چاپ دوم.
۱۹. میرصادقی، جمال، (۱۳۸۵)، عناصر داستان، سخن، تهران، چاپ هفتم.
۲۰. میرعابدینی، حسن، (۱۳۸۷)، صدسال داستان‌نویسی ایران، ج ۱، نشر چشمه، تهران، چاپ پنجم.
۲۱. میرعابدینی، حسن، (۱۳۸۹)، در ستایش داستان، چشمه، تهران، چاپ اول.
۲۲. میرعابدینی، حسن، (۱۳۹۲)، هشتاد سال داستان کوتاه ایرانی، ج ۱، نشر کتاب خورشید، تهران، چاپ پنجم.
۲۳. نجفی، ابوالحسن، (۱۳۸۷)، فرهنگ فارسی عامیانه، نیلوفر، تهران، چاپ دوم.
۲۴. نرسیسیانس، امیلیا، (۱۳۸۳)، مردم شناسی جنسیت، ویراسته‌ی بهمن نوروززاده، چگینی، افکار، تهران.
۲۵. نوذری، حسین علی، (۱۳۸۰)، پست مدرنیته و پست مدرنیسم، نقش جهان، تهران، چاپ دوم.
۲۶. هدایت، صادق، (۲۵۳۶ الف)، زنده به گور، انتشارات جاویدان، تهران.
۲۷. هدایت، صادق، (۲۵۳۶ ب)، سایه روشن، انتشارات جاویدان، تهران.
۲۸. هدایت، صادق، (۲۵۳۶ ج)، سگ ولگرد، انتشارات جاویدان، تهران.

۲۹. هدایت، صادق، (۱۳۸۵)، سه قطره خون، انتشارات جامه‌دران، تهران.
۳۰. یول، جورج، (۱۳۷۹)، نگاهی به زبان، ترجمه‌ی نسرین حیدری، انتشارات سمت، تهران، چاپ چهارم.

مقاله

۱. پارسا، سیداحمد و دیگران (۱۳۸۹)، مقاله‌ی «رابطه‌ی کارکرد زبانی با تیپ‌های شخصیتی داستان-فارسی شکر است»، فصل‌نامه‌ی تخصصی پیک‌نور زبان و ادبیات فارسی، سال اول، شماره‌ی اول، ص ۲۷.
۲. پشت‌دار، علی‌محمد و دیگران (۱۳۹۲)، مقاله‌ی «رابطه‌ی کارکردهای زبانی با تیپ‌های شخصیتی داستان‌های سیدمحمدعلی جمال‌زاده»، ادبیات پارسی معاصر، پژوهش‌گاه علوم انسانی و مطالعات-فرهنگی، سال سوم، شماره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۲، صص ۷۶-۵۵.
۳. زرین‌کوب، غلام‌حسین، (۱۳۵۰)، مقاله‌ی «زبان داستان در آثار هدایت»، نشریه‌ی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه مشهد، سال هفتم، شماره ۲، صص ۳۱۰-۳۲۹.